

بررسی قرآنی توارث در بین مسلمان و غیرمسلمان*

محمد ابونجمی

arefaboonajmi@gmail.com

استادیار معهد عالی

چکیده

توارث عبارت است از: استحقاق دارایی و حقوق از فردی به دیگری پس از وقوع مرگ یا آنچه در حکم مرگ است. این استحقاق با شروط مشخص شده در کتاب و سنت مشروعیت می‌یابد. اینکه فرد مسلمان از خویشاوند غیرمسلمانش و یا عکس آن، ارث می‌برد یا خیر، محل اختلاف صاحب نظران فقهی است. گروهی توارث را میان دو کیش متفاوت، کاملاً منتفی دانسته و گروهی دیگر تنها مسلمان را وارث خویشاوند غیرمسلمانش دانسته‌اند. هر دو گروه به کتاب و سنت استناد می‌کنند. با بررسی و تحلیل آراء و ادله می‌توان نتیجه گرفت که داشتن رابطه‌ی حسنه در بین خویشاوندان شرط اصلی و زیربنایی توارث است. با انتفای این شرط، توارث نیز منتفی می‌شود. از این رهگذر، با از بین رفتن رابطه‌ی ولایی بین مسلمان و غیرمسلمانی که با هم سر جنگ دارند توارث از بین می‌رود، و با ایجاد رابطه‌ی ولایی توارث نیز برقرار است.

کلید واژه‌ها: توارث، مسلمان، کافر، غیرمسلمان، رابطه‌ی ولایی

مقدمه

امروزه توارث در بین مسلمان و غیرمسلمان را می‌توان از مشغله‌های ذهنی صاحب‌نظران فقهی در حوزه‌ی علوم اسلامی دانست. با توجه به گسترش روزافزون تکنولوژی ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی، تبادل افکار حاصل از آن، بسا منجر به استقلال فکری افراد یا تغییر در دین و آیین گردد. این امر باعث تنوع دینی در درون خانواده‌ها شده و ممکن است باعث بروز اختلافاتی در میان اعضای یک خانواده گردد، و چه بسا عضوی از خانه و کاشانه طرد شود؛ با این حال مشاهده شده که در اغلب خانواده‌ها (به‌خصوص در میان نسل جدید) تغییرات چندانی از نظر رفتاری نسبت به همدیگر رخ نداده و مانند گذشته در کنار هم به زندگی مسالمت‌آمیز خود ادامه می‌دهند.

موضوع این مقاله، حقوق مالی است که بعد از مرگ عضوی از خانواده، به بازماندگان وی تعلق می‌گیرد. آیا فرزند مسلمان، از پدر، مادر و دیگر نزدیکان غیرمسلمان ارث می‌برد؟ و یا بالعکس، آیا فرزند غیرمسلمان از نزدیکان مسلمان خود ارث می‌برد؟

شیوع این پدیده در دنیای امروز (به‌خصوص در کشورهای غیراسلامی)، نگارنده را بر آن داشت تا با نگرشی دوباره به کتاب خدا، به‌عنوان اولین و مهم‌ترین منبع در علم میراث، و سنت صحیح نبی اکرم به‌عنوان دومین مرجع معتبر، مسأله را توضیح، و به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی ماهیت آن را تبیین نماید.

مسأله‌ی چگونگی توارث بین مسلمان و غیرمسلمان، از دیرباز مورد توجه فقها و حقوق‌دانان مسلمان بوده است، به‌گونه‌ای که اقوال ایشان پیوسته در خلال کتاب‌های فقهی و حقوقی به چشم می‌خورد؛ اما نگارنده نتوانسته است به یک رساله‌ی تحقیقاتی با رویکرد علمی، حاوی محتویات جدید و متفاوت از آنچه در کتاب‌های پیشین آمده است دست پیدا کند. در اینجا به دو مقاله‌ی تحقیقاتی به‌عنوان: *حکم التوارث بین المسلم والكافر* به‌نگارش عباس فائق

المفرجی، و توارث *مختلفی الدین* به نگارش النعمان منذر الشاوی، اشاره می‌گردد که به شیوه‌ای زیبا اقوال گذشتگان را جرح و تعدیل نموده و در پایان به ترجیح یکی از اقوال پرداخته‌اند، آثاری که صاحبان تحقیق در امر پژوهش از آن بی‌بهره نخواهند بود؛ لیکن آن چه مقاله‌ی پیش‌رو را از تحقیقات نام‌برده متمایز ساخته، نگرش متفاوت آن به شروط توارث در کتاب خدا است. تأکید بر رابطه‌ی ولایی به‌عنوان مهم‌ترین شرط و چگونگی مؤثر واقع شدن آن در امر توارث بین وارثین میت از مهمترین ویژگی‌های تحقیق حاضر است.

آراء موجود درباره‌ی توارث بین مسلمان و غیرمسلمان

آنچه فقهای قرون گذشته درباره‌ی توارث بین مسلمان و غیرمسلمان بر آن اتفاق داشته‌اند، ارث نبردن کافر از مسلمان است (سرخسی، ۱۴۱۴، ۳۰/۳۰؛ ابن رشد، *بدایة المجتهد*، ۱۴۲۵، ۱۳۶/۴)؛ اما درباره‌ی ارث بردن شخص مسلمان از کافر اختلاف نموده‌اند. آنان به سه گروه تقسیم می‌شوند:

رأی اول

مسلمان به هیچ‌وجه از کافر ارث نمی‌برد؛ این قول منسوب به جمهور دانشمندان اسلامی است؛ که شامل بیشتر یاران پیامبر (ابن ابی‌شیبہ، ۱۴۰۳، ۱۶/۶؛ شوکانی، ۱۴۱۳، ۸۲/۶)، و مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت از حنفیه (سرخسی، ۱۴۱۴، ۳۰/۳۰)، مالکیه (ابن رشد، *البيان والتحصیل*، ۱۴۰۸، ۴۰۸/۱۶)، شافعیه (نوی، بی‌تا، ۵۷/۱۵)، و حنابلہ (ابن قدامة، ۱۳۸۸، ۳۶۷/۶) می‌باشد. مهم‌ترین مستندات این قول عبارتند از:

۱- اسامة بن زید از پیامبر خدا نقل می‌کند که ایشان فرموده‌اند: «لا يرث المسلم الكافر، ولا الكافر المسلم»^۱ (بخاری، ۱۴۲۲، ۱۵۶/۸؛ مسلم، بی‌تا، ۱۲۳۳/۳). از ظاهر این حدیث چنین پیداست که پیامبر، توارث بین مسلمان و کافر را مطلقاً نفی کردند.

۲- حدیث دیگری از پیامبر وارد شده است که در این مورد فرمودند: «لا يتوارث

أهل ملتین شتی»^۲ (ابوداؤد، ۱۳۹۵، ۱۲۵/۳؛ ابن‌حنبل، ۱۴۲۱، ۱۱/۲۴۵). در این حدیث هم (بدون هیچ‌گونه قید و شرطی) توارث میان پیروان دو کیش یا دو ملیت نفی گشته است.

رأی دوم

مسلمان از کافر ذمی^۳ ارث می‌برد، اما از کافر حربی^۴ یا معاهد^۵ ارث نمی‌برد. این قول منتسب به عمر بن خطاب، معاذ بن جبل از اصحاب پیامبر (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۳، ۶/۲۸۴)، محمد بن حنفیه، علی بن حسین، سعید بن مسیب، مسروق از تابعین (ابن‌قدامة، ۱۹۶۸، ۲/۳۶۷) و ابن تیمیه و شاگردش ابن‌قیم جوزیه (ابن تیمیه، المستدرک، ۱۴۱۸، ۴/۱۲۹؛ ابن‌قیم، ۱۴۱۸، ۲/۸۵۳) است. استدلال آن‌ها از قرار زیر است:

۱ - امام احمد در مسند خود (۱۴۲۱، ۳۳۱/۳۶) روایت می‌کند که در یمن از معاذ بن جبل درباره‌ی ارث بردن مسلمان از برادر یهودی خود استفتا شد، ایشان با نقل حدیثی از پیامبر که فرمودند: «الإسلام یزید ولا ینقص»^۶ (ابوداؤد، ۱۳۹۵، ۳/۱۲۶) استدلال کردند که حدیث مذکور به این اشاره دارد که اسلام، اصالتاً مایه‌ی برتری و فزونی است و با اسلام آوردن چیزی از حقوق شخص کم نمی‌شود. بر همین اساس شخصی که قبل از اسلام مستحق ارث برادرش بوده، با اسلام آوردن، از میراث او محروم نخواهد شد.

۲ - پیامبر فرمودند: «الإسلام یعلو ولا یعلی»^۷ (دارقطنی، ۱۴۲۴؛ رویانی، ۱۴۱۶، ۲/۳۷). حدیث مذکور دال بر این است که اسلام برتر از کفر است، پس مسلمان با برتری یافتن نباید از میراث محروم شود.

۳ - خداوند اجازه‌ی ازدواج با زنان اهل کتاب را به مسلمانان داده است، درحالی که آنها اجازه‌ی ازدواج با زنان مسلمان را ندارند. با توجه به این اصل، می‌توان چنین قیاس گرفت که مسلمان ممکن است از کافر ارث ببرد، اما عکس آن جایز نیست. (ابن‌رشد، ۲۳۷/۴؛ ابن‌قدامة، ۱۹۶۸، ۶/۳۶۷).

رأی سوم

مسلمان از کافر حربی ارث نمی‌برد، اما از کافر ذمی و معاهد، ارث می‌برد. این قول منسوب به برخی از علمای معاصر از جمله دکتر یوسف قرضاوی است. ایشان در مسند ریاست هیأت فتوای اروپا در پاسخ به شخص نومسلمانی که از آن هیأت استفتاء نموده بود: «من تازه مسلمانی هستم که در خانواده‌ای مسیحی زندگی می‌کنم و موفق به مسلمان کردن پدر و مادرم نشده‌ام. چندی پیش پدرم دنیا را وداع گفته است و من تنها وارث او هستم؛ و با توجه به این‌که به ثروت او هم نیاز مبرم دارم، آیا می‌توانم وارث اموال پدر باشم؟» ایشان پس از ارایه‌ی آراء علما در این باره، با استناد به ادله‌ی قول دوم و مصلحت موجود، به فرد مذکور جواب می‌دهد که او می‌تواند وارث ماترک پدر غیرمسلمان باشد. (المجلس الاروبی للافتاء والبحوث، ۲۰۰۹).

در واقع ادله‌ی قول اخیر، همان ادله‌ی قول دوم بوده، و تنها تفاوتی که بین قول دوم و سوم وجود دارد، گسترده‌تر بودن دامنه‌ی قول سوم است، که علاوه بر کافر ذمی، کافر معاهد را در بر می‌گیرد؛ زیرا مستفتی در حادثه‌ی فوق درباره‌ی خانواده‌هایی سخن می‌گوید که از اهل ذمه نیستند.

تحلیل و بررسی اقوال و ادله

آیات قرآن به صورت عام و بدون تخصیص صریح نازل شده، و غیرمسلمان را عموماً از ارث‌بردن استثنا نکرده است. تنها روایت صریح و مورد اتفاق ائمه‌ی حدیث در این زمینه، حدیثی منقول از اسامة بن زید از پیامبر است که فرمودند: «لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم» (بخاری، ۱۴۲۲، ۸/۱۵۶؛ مسلم، بی‌تا، ۳/۱۲۳۳). در این حدیث توارث فیما بین مسلمان و کافر با صراحت نفی شده است. البته حدیث «لا یتوارث اهل ملتین شتی» به عنوان دومین دلیل برای عدم توارث بین مسلمان و کافر نیز ذکر شده که در ظاهر از جهت معنایی

با حدیث اول مطابقت دارد. هرچند در صحت این حدیث اتفاق نظر وجود ندارد؛ ولی می‌توان آن را مؤید حدیث پیشین برشمرد؛ چراکه در تفسیر این حدیث، کافران به‌عنوان یک ملت و مسلمانان به‌عنوان ملتی دیگر قلمداد شده‌اند، و توارث نیز بین این دو ملت به‌اتفاق فقها منتفی است.

قائلان به تخصیص حدیث اسامة بن زید (اصحاب رأی دوم و سوم)، به فتوای معاذ بن جبل متوسل می‌شوند؛ فتوایی که مستند آن، دو حدیث «الاسلام یزید ولاینقص» (ابوداود، ۱۳۹۵، ۱۲۶/۳)، و «الاسلام یعلو ولا یعلی» (دارقطنی، ۱۴۲۴، ۳۷۱/۱ و رویانی، ۱۴۱۶، ۳۷/۲) است. این گروه از فقها با استناد به دو حدیث فوق، مقصود از حدیث اسامة را کافر حربی دانسته‌اند، یعنی کافری که با تو سر جنگ دارد، نه هر کافری.

استدلال فوق را می‌توان از چند جهت مورد مناقشه قرار داد:

۱- در صحت صدور فتوا از طرف معاذ بن جبل با استناد به حدیث «الاسلام یزید ولاینقص» تردید وجود دارد.^۸ (آلبانی، ۱۴۱۲، ۲۵۲/۳).

۲- در صحت حدیثی که دلالت بر زیادت و نقصان دارد، اختلاف نظر وجود داشته و نمی‌تواند مخصص حدیثی باشد که در صحت آن اتفاق نظر است. (الآرنؤوط، ۱۴۳۰، ۵۳۸/۴).

۳- به فرض صحت حدیث مذکور، اشکالی از نظر معنایی در متن حدیث وجود دارد، و آن اینکه چگونه می‌توان چنین روایتی را مخصص حدیثی دانست که صراحتاً به موضوع ارث اشاره دارد؛ درحالی‌که معلوم نیست، نقص و زیادت در این روایت به چه چیزی اشاره دارد؛ به ارث بردن، یا چیزی دیگر؟ چه بسا مراد پیامبر از زیادت در اسلام، به معنی اسلام آوردن تعداد زیادی از مردم و ورودشان به اسلام و همچنین فتح سرزمین‌های دیگر و گسترش اسلام بوده است.

استدلال مبتنی بر قیاس ارث بر ازدواج نیز خالی از اشکال نبوده، درحقیقت چنین مقایسه‌ای قیاس مع الفارق است؛ زیرا علت جایز نبودن ازدواج اهل کتاب با زن مسلمان ترس از به‌فتنه افتادن همسر مسلمان در دین و همچنین ضررهای احتمالی که در آینده متوجه خانواده خواهد شد، ذکر شده است؛ درحالی‌که این قضیه در مورد میراث صادق نیست.

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت، قول اول (منع توارث بین مسلمان و کافر به صورت مطلق) از حیث دلیل به نسبت قول دوم و سوم می‌تواند جایگاه محکم‌تری داشته باشد.

توارث و حدیث پیامبر در این مورد

گفته شد که پیامبر با بیان «لا یرث المسلم الکافر و...»، توارث، بین مسلمان و کافر را نفی نمودند، همان‌گونه که در موقعیتی دیگر ایشان با بیان «القاتل لایرث» (ابن ماجه، بی تا، ۸۸۳/۲؛ دارقطنی، ۱۴۲۴، ۱۷۰/۵)، توارث بین قاتل و مقتول را نیز نفی کردند. با توجه به اینکه این دو حدیث مورد قبول عامه‌ی مسلمانان بوده و به‌عنوان اصول جاافتاده در علم میراث مطرح‌شده (تا جایی‌که نزد بسیاری از فقهاء، به‌عنوان قاعده‌ی فقهی در علم میراث، قلمداد می‌گردد)، از این رو با توجه به این مقبولیت و اعتبار، لازم است با دقت نظر در آیات قرآن و توجه به حکمت میراث در شریعت اسلام، ردپای این احادیث را در کتاب خدا جویا شد. ما اطمینان داریم که پیامبر هیچ‌سخنی را از جانب خود، بدون توجه به خواسته‌های خداوند ایراد نمی‌کنند، و قطعاً سخنان ایشان در امر دین متصل به وحی بوده و برگرفته از ایزد یکتاست، ای بسا با دقت در احادیث و ارجاع آن به کتاب خدا، متوجه اصولی خواهیم شد، که بنای آن را خداوند در کتابش گذاشته و پیامبر تنها با ایراد حدیثی، آن اصل مورد نظر را برای امت تشریح می‌نمایند.

حکمت از توارث بین بندگان

قبل از بعثت پیامبر، توارث بین خویشاوندان براساس لیاقت و شایستگی افراد در حفظ و

نگهداری از اموال بود، به‌گونه‌ای که در دوره‌ی جاهلیت، خویشاوندان ضعیف، اعم از زنان و کودکان از ارث محروم می‌شدند و فرزند ارشد (مذکر) و یا برادر میت، اموال شخص مرده را تصاحب می‌نمود. (ابن‌کثیر، ۱۴۲۰، ۲/۲۱۹). در اوایل اسلام برای مدت محدودی، پیمان اخوت و برادری در بین مهاجرین و انصار، از اسباب ارث شمرده می‌شد. (بغوی، ۱۴۲۰، ۱/۶۱۰)، چراکه این پیمان براساس نصرت و یاری بین دو مسلمان، که با هم برادر شده بودند گذاشته شده بود، و خداوند به‌طور موقت اجازه‌ی توارث نیز به آنها داده بود؛ اما از آن جایی که این امر به‌خاطر آغاز نشأت اسلام، موقتی بود، خداوند با نزول آیات میراث، این قضیه را لغو و مسأله‌ی توارث بین بندگان را مشخص نمودند.

نخستین آیه‌ای که به‌صورت عام و بدون تفصیل، توارث بین بندگان را بیان نمود، آیه‌ی ۳۳ از سوره‌ی نساء بود: ﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾^۱ که به‌منظور نفی توارث موجود که در بین مردم رواج داشت، نازل شد. (نیشابوری، ۱۴۱۲، ۱/۱۵۱) خداوند در این آیه مستحقان ارث را با ذکر شرایط لازم، بیان داشته و چگونگی تقسیم سهام در بین آنان را به آیات دیگر موكول کرده است.

الف: کسانی که مستحق ارث‌بردن هستند

۱- توارث از طریق خویشاوندی (نسب): ارث بردن از طریق نسب شامل خویشاوندان از قبیل: پدر، مادر و فرزندان و ... بوده، که در قسمت اول آیه به آن اشاره شده است.

۲- توارث از طریق تعهد و قرارداد (سبب): توارث سببی شامل زن و شوهر، و رابطه بین معتق (آزادکننده) و معتق (آزادشده) است، که در قسمت دوم آیه به آن اشاره شده است.

ب: شروط مستحقان

خداوند با ذکر مستحقان ارث، شرطی را بیان کرده که ارث بردن ورثه را منوط به آن ساخته است. مادامی که این شرط وجود داشته باشد، وراثت بین دو طرف وجود دارد، و با انتفای آن

توارث نیز منتفی می‌گردد. خداوند در آیه‌ی مذکور با ذکر «موالی» این شرط را معرفی نموده، و توارث میان بستگان را به این وصف مشروط نمودند.

کلمه‌ی «موالی» جمع مولی از سه حرف «و.ل.ی» گرفته شده است؛ اصل این واژه، به معنی نزدیک بودن از جهت نصرت و یاری‌دادن و رسیدگی به همدیگر است. کلمه‌ی «والی» در لغت به ناصر و یاری‌کننده معنی می‌شود. (ابن فارس، ۱۴۰۶، ۱/۹۳۶؛ زبیدی، بی‌تا، ۴/۲۴۴) خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾^{۱۰} (محمد، ۱۱) و: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾^{۱۱} (یونس، ۶۲ - ۶۳) از این دو آیه می‌فهمیم که خداوند یاری‌گر مؤمنان است و مؤمنان نیز یاری‌گر خداوند؛ پس نصرت و یاری خداوند به بندگان مؤمن، از جهت نصرت و یاری بندگان مؤمن به خداست: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^{۱۲} (محمد، ۱۱)

با توجه به معنی لغوی «مولی»، نتیجه می‌گیریم که با نصرت و یاری خویشاوندان نسبت به یکدیگر است که رابطه‌ی ولایی برقرار می‌گردد، و این رابطه‌ی ولایی نیز از شروط توارث فیما بین آنها است؛ یعنی قرار است توارث میان خویشاوندانی جریان داشته باشد که از نظر نصرت و یاری، یکدیگر را فراموش نکرده و تا مادامی که زنده هستند هوای همدیگر را داشته باشند، و اگر مشکلی (به‌خصوص مالی) متوجه ایشان شد، در قبال همدیگر احساس مسئولیت کنند. البته باید متذکر گشت که منظور از رابطه‌ی ولایی تنها حمایت و نصرت مالی نبوده که با تصور عدم آن در بین اطفال و زنان منتفی گردد؛ بلکه رابطه‌ی ولایی یک تعهد قلبی است که هر نوع حمایتی را پوشش می‌دهد و قرار است در بین مؤمنان همیشه حاکم باشد.

پیامبر با توجه به این اصل قرآنی، فرمودند: «لا يرث المسلم الكافر، ولا الكافر المسلم» (بخاری، ۱۴۲۲، ۸/۱۵۶؛ مسلم، بی‌تا، ۳/۱۲۳۳). در میان مسلمان و کافر توارثی نیست، چراکه با توجه به نصوص قرآنی در بین مسلمان و کافر ولایتی قابل تصور نبوده و در نتیجه، نصرت و

یاری نیز منتفی است. حال با حاکم بودن عداوت و دشمنی به جای رابطه‌ی ولایی توارث چگونه ممکن است؟ (نووی، بی تا، ۷۵/۱۵؛ ابن تیمیه، الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح، ۱۹۹۹، ۲/۲۷۸).

با اندکی درنگ در کتاب خدا (بدون توجه به حدیث فوق) عدم توارث بین کافر و مسلمان از امور مسلم در میراث شمرده می‌شود؛ زیرا خداوند در کتاب خود، به دفعات موالات (دوستی و نصرت به همدیگر) را بین کافر و مسلمان نفی نموده است. قرآن کفار را چنین می‌خواند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾^{۱۳} (انفال، ۳۶) مگر می‌توان قائل به رابطه‌ای شد که بر مبنای یاری‌گری باشد، آن هم با کسی که با مال و دارایی‌اش به مبارزه با خدایی برخاسته که طرف مقابلش به او ایمان دارد؟ در جایی دیگر خداوند آنها را چنین وصف می‌کند: ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾^{۱۴} (توبه، ۱۰) داشتن رابطه‌ی ولایی مؤمنان با افرادی که به هیچ عهد و پیمانی پایبند نیستند و نامناسب‌ترین رفتارها را با آنها دارند، اصلاً قابل تصور نبوده، بلکه کافران از نگاه قرآن، دشمن خدا و مؤمنان محسوب می‌گردند. با این تفاسیل، خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ﴾^{۱۵} (توبه، ۱۰) و در جایی دیگر برای تکمیل این معنی فرمودند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾^{۱۶} (ممتحنه، ۱) پرواضح است که سخن پیامبر برگرفته از اصل و قاعده‌ای است که مکرراً در قرآن به آن اشاره شده است، یعنی رابطه‌ی ولایی در بین کفر و ایمان بی‌معنی است، و با نفی رابطه‌ی ولایی، توارث نیز منتفی می‌گردد. سؤالی پیش می‌آید که آیا می‌توان این حدیث را به هر غیرمسلمانی تعمیم داد؟ و آیا هر غیرمسلمانی را می‌توان کافر دانست و داشتن رابطه‌ی ولایی با وی را ممنوع کرد؟

عموماً تصور بر این است که طرف مقابل اسلام، کافر است، و هرکس مسلمان نیست لزوماً باید از او به‌عنوان کافر یاد شود؛ ولی با نگاهی اجمالی به آیات قرآن متوجه خواهیم شد که حقیقت امر چنین نیست، و خداوند نقطه‌ی مقابل ایمان و اسلام را کفر معرفی نکرده است. در

سوره‌ی یونس می‌خوانیم: ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾^{۱۷} (یونس، ۳۲) دلالت آیه بر آن بوده که منحرفان از راه حق، لزوماً کافر نیستند؛ بلکه خداوند به‌کسانی که از مسیر حقیقت خارج گشته‌اند، در کتاب خود عنوان گم‌کرده‌راه یا همان «ضال» داده است. در اینکه هر غیرمسلمانی در گمراهی قرار دارد جای هیچ‌شکی نیست، ولی آیا می‌توان هر گمراهی را کافر دانست؟ چه بسا کسانی هستند، که از حقایق اسلام و ایمان خبر ندارند و یا اینکه نسبت به این حقایق بی‌تفاوتند اما هیچ‌غرض و مخالفتی با اسلام ندارند، آیا می‌توان این گروه را کافر دانست؟ خداوند پیامبر خود را قبل از بعثت (به‌خاطر آگاه‌نبودن از دین و ایمان)، ضال و یا سرگردان معرفی کرده است. آیا می‌توان به پیامبران خدا قبل از نبوت، صفت کفر داد؟ در سوره‌ی ضحی آیه‌ی هفت در وصف پیامبر اسلام می‌خوانیم: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾^{۱۸} و در جای دیگر در مقام امتنان بر پیامبر آمده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾^{۱۹} (شوری، ۵۲) با توجه به این آیات می‌توان گفت هر ضاللتی (بی‌راهه پیمودن) به‌معنای کفر نیست، و هرکسی که بر ضاللت بوده لزوماً کافر نمی‌باشد، پس بهتر آن است که در وهله‌ی نخست آنان را غیرمسلمان نامید نه کافر.

داشتن رابطه‌ی ولایی با غیرمسلمان

خداوند در کتاب خود ایجاد رابطه‌ی حسنه و نیکی به‌خرج دادن نسبت به هم‌نوعان خویش (چه هم‌کیشان و چه دگرکیشان) را ستوده است. او درباره‌ی داشتن رابطه‌ی ولایی با دگرکیشان فرموده است: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ، إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^{۲۰} (ممتحنه، ۷-۸) در این دو آیه، نخست خداوند جواز رابطه‌ی حسنه با غیرمسلمان (به‌شرط عدم دشمنی) را داده است؛ چراکه آنان

متصف به صفت کفر نیستند. در ادامه، سخن از نفی رابطه‌ی ولایی با کسانی است که با ما سر جنگ داشته و یا ما را از خانه و کاشانه بیرون رانده و یا دیگران را بر علیه ما می‌شورانند؛ زیرا آنان متصف به صفت کفرند (پس ما حق نداریم با آنها رابطه‌ی ولایی داشته باشیم). در تفسیر آیه‌ی دوم از مجاهد نقل شده است که منظور از کسانی که مسلمانان اجازه‌ی رابطه‌ی ولایی با آنان را نداشته‌اند، کفار قریش است. (مجاهد، ۱۴۱۰، ۶۵۵/۱) در میان مکّیان (غیرمسلمانان) کسانی بودند، که چنین موضع‌گیری در قبال مسلمانان نداشتند، خداوند با نزول این آیات اجازه‌ی رابطه‌ی حسنه و ولایی با آنان را صادر نمود. (طبری، ۱۴۲۰، ۳۲۳/۲۳؛ سید قطب، بی تا، ۳۰۴۵/۶) نمونه‌ای دیگر:

در رابطه با یهود و نصاری، خداوند فرمودند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^{۲۱} (مائده، ۵۱) مسلمانان از داشتن رابطه‌ی ولایی با یهود و نصاری منع شده‌اند؛ زیرا آنان به حکم قرآن کافران از اهل کتابند. شاید از یک منظر چنین به نظر آید که مسلمانان مطلقاً اجازه‌ی رابطه‌ی ولایی با اهل کتاب را ندارند (چیزی که با خواسته‌های اسلام در تعامل با دیگران غریب به نظر می‌رسد)؛ اما به منظور روشن شدن قضیه، خداوند در چند آیه‌ی بعد، مسأله را به طور کامل بیان می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ﴾^{۲۲} (مائده، ۵۷) از این آیه برداشت می‌شود که خداوند حساب کفار را از اهل کتاب جدا کرده است. ایجاد رابطه‌ی ولایی با کفار مطلقاً درست نیست؛ اما با اهل کتاب، فقط در صورتی که با مسلمانان به مخالفت (با مسخره، توهین و ...) برخیزند درست نبوده؛ ولی اگر با مسلمانان چنین موضع‌گیری نداشته باشند قضیه چیز دیگر است. بنابراین مسلمان می‌تواند با اهل کتابی که با او غرض و کینه‌ای ندارد (متصف به کفر نمی‌گردد) رابطه‌ی ولایی داشته باشد، همان‌طور که این رابطه‌ی ولایی را با برادر مسلمان خود دارد.

دوباره برمی‌گردیم، به حدیثی که پیامبر ایراد فرمودند: «لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم» (بخاری، ۱۴۲۲، ۱۵۶/۸؛ مسلم، بی‌تا، ۱۲۳۳/۳). پیامبر می‌فرمایند که هیچ توارثی در بین مسلمان و کافر وجود ندارد؛ زیرا وجود رابطه‌ی ولایی در بین آنان منتفی است و زندگی آنها بر پایه‌ی نصرت و تعاون نسبت به همدیگر نیست؛ اگرچه از نظر خویشاوندی به هم نزدیک‌اند. چگونه ممکن است پس از مرگ یکی از آنها، موالات از بین‌رفته را زنده کرد و یکی را وارث دیگری دانست؟ توارث بین دو فردی که در زندگی، هیچ‌مسئولیتی از نظر مالی و عاطفی به همدیگر ندارند، چگونه ممکن است؟ توارث در چنین مواردی نه عقلاً مورد قبول است و نه شرعاً، و این هیچ‌ربطی به مسلمان بودن و غیرمسلمان بودن ندارد. همان‌طور که گفته شد توارث در بین خویشاوندان، براساس نصرت و یاری‌رساندن به همدیگر گذاشته شده است و با از بین رفتن این اصل، قطعاً توارث نیز منتفی می‌گردد.

در پایان می‌توان چنین گفت که خداوند به علت دشمنی موجود فی‌مابین کافر و مسلمان، رابطه‌ی حسنه و ولایی بین آنها را نفی کرده است و همان‌گونه که گفته شد با نفی رابطه‌ی ولایی توارث نیز منتفی می‌گردد؛ اما غیرمسلمانی که با مسلمانان عداوت و دشمنی ندارد خداوند حسابش را از کفار جدا کرده است. این گروه (بر هر کیش و مرامی که باشند) به‌دید قرآن متصف به صفت کفر نیستند و خداوند اجازه‌ی رابطه‌ی ولایی با آنها را داده است. با ایجاد رابطه‌ی ولایی در میان خویشاوندان، نصرت و یاری متقابل و احساس مسئولیت به همدیگر از سر گرفته می‌شود و با تکمیل شدن این شرط توارث نیز بر می‌گردد.

پاسخ به یک شبهه

چگونه رابطه‌ی ولایی به‌عنوان یک شرط در توارث ذکر می‌شود درحالی‌که این شرط منضبط و قابل توصیف ظاهری نیست؟ در اینجا باید گفت قراین و شواهد موجود، وجود و عدم آن را

برای ما محرز نموده و بر مبنای آن این شرط اثبات می‌گردد. مگر کفر (به‌عنوان یکی از موانع میراث) وصفی ظاهر و منضبط است؟ آیا جز این است که کفر به قلب آدمی برمی‌گردد! اما تنها شواهد است که ما را اقناع نموده تا حکم کفر را صادر کنیم و در مورد رابطه‌ی ولایی نیز همین‌گونه است، شواهد موجودِ فیما بین، حکم به قهر یا دوستی بین دو یا چند نفر خواهد کرد.

حکم از بین رفتن رابطه‌ی ولایی بین مسلمانان در توارث

برای تکمیل این موضوع و جافتادن مسأله‌ی توارث بین مسلمان و غیرمسلمان، بی‌مناسبت نیست که به این سؤال به تفصیل جواب داده شود.

داشتن رابطه‌ی ولایی در بین مسلمانان، از مهم‌ترین امور در زندگی به حساب می‌آید، به‌گونه‌ای که خداوند آن را از ویژگی‌های انسان مؤمن، معرفی می‌کند: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^{۲۳} (توبه، ۷۱) و مسئولیتی است که کسی نمی‌تواند از زیر آن شانه خالی کند. نصرت و همکاری در میان مسلمانان عموماً الزامی است، چه‌رسد به نزدیکان و خویشاوندان! ولی با وجود این بعید نیست که این رابطه با تحریکات شیطانی، تضعیف گشته و بسا که از بین‌رفته و به عداوت منجر گردد. جای هیچ‌شکی نیست که خداوند قطع رابطه‌ی ولایی میان مؤمنان به‌طور عموم و قطع صله‌ی رحم (قطع رابطه‌ی ولایی در بین خویشاوندان) را به‌شکل خاص ممنوع دانسته و آن را از اسباب فساد در زمین معرفی نموده است: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾^{۲۴} (محمد، ۲۲) اما اگر کسی خواسته باشد با پشت کردن به فرامین خداوند، رابطه‌ی ولایی را با خویشاوندانش قطع کند چه می‌توان کرد؟ آیا می‌توان این اتفاق را انکار نمود؟ این حقیقتی است که کم و بیش اتفاق می‌افتد و باید آن را پذیرفت. با قبول‌کردن این حقیقت (نفی رابطه‌ی ولایی در میان دومی‌مسلمان) توارث هم منتفی می‌گردد. به‌عنوان مثال فرزندی که والدین خود را رها نموده و کوچک‌ترین اهتمام و احساس مسئولیت

به آنها ندارد و یا برادری که چنان به برادر خود خشم و کینه می‌ورزد که در پی نابودی اوست، چگونه با مرگ پدر یا برادر وارث اموال او گردد؟!

نمونه‌ای از بیانات پیامبر:

در سنت پیامبر آمده است: «القاتل لا یرث» (ترمذی، ۱۳۹۵، ۴/۴۳۵). ما تصور می‌کنیم پیامبر با در نظر گرفتن شرط اساسی در توارث که همان رابطه‌ی ولایی است، این حدیث را ایراد فرمودند، و منظور ایشان از قتل هم قتل عدوان به عمد است که رابطه‌ها را درهم می‌کوبد؛ یعنی پیامبر با انتفای رابطه‌ی ولایی توارث را منتفی نمودند. آیا کسی که به قتل خویشاوندان خود دست می‌زند، می‌تواند کوچک‌ترین رابطه‌ی ولایی با او داشته باشد؟ مسلماً خیر! از این جهت می‌توان گفت اگر هم وارث موفق به قتل مورث نمی‌گشت ولی قراین دال بر کینه و دشمنی بود، باز هم باید حکم به عدم توارث شود.

با این تفاسیل مادامی که رابطه‌ی ولایی در بین خویشاوندان حاکم است، توارث بین آنها نیز برقرار است و وقتی این رابطه منتفی گشت، توارث نیز منتفی می‌گردد. پس قطع رابطه‌ی ولایی می‌تواند منشأ عقیدتی داشته باشد (کفر و ایمان) و یا هم منشأ دنیوی (قتل و کشتار) که در هر صورت عداوت فیما بین دال بر نبودن رابطه‌ی ولایی است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آیات قرآنی، خویشاوندی و رابطه‌ی حسنه دو شرط از مهم‌ترین شروط توارث است که با انتفای هر یک از آن دو، توارث نیز منتفی می‌گردد. با توجه به آموزه‌های قرآنی رابطه‌ی ولایی میان مسلمان و کافر منتفی است؛ بر این مبنا پیامبر با ایراد حدیثی توارث میان آن دو کیش را منع نمودند.

خداوند؛ هر غیرمسلمانی را لزوماً کافر قلمداد نکرده و اجازه‌ی رابطه‌ی ولایی را با غیرمسلمانی که با مسلمانان سر جنگ نداشته صادر نموده است. گسستن رابطه‌ی ولایی تنها در اختلافات عقیدتی خلاصه نمی‌گردد؛ بلکه آن را می‌توان متأثر از اختلافات دنیوی و یا هرچیز دیگری دانست؛ یعنی اختلاف در دین می‌تواند یکی از عوامل مؤثر در گسستن رابطه‌ی ولایی باشد نه به‌عنوان تنها عامل قطعی و نه هم تنها عامل مؤثر.

پی‌نوشت

۱. مسلمان از کافر ارث نمی‌برد، و کافر هم از مسلمان ارث نمی‌برد.
۲. بین دو آیین متفاوت، توارث وجود ندارد.
۳. ذمه به‌معنای امان است و کافر ذمی کافری است که در کشور اسلامی زندگی می‌کند و با مسلمانان، پیمان بسته که مقررات اجتماعی آنان را مراعات کند و مالیات معینی نیز بپردازد و در مقابل، جان و مال وی در امان باشد و از منفعتهای حکومتی برخوردار گردد. این عده را اهل ذمه یا ذمی هم می‌نامند.
۴. حرب به‌معنای جنگ و حربی به‌معنای کسی است که در حال جنگ می‌باشد. بنابراین، کافر حربی، کسی است که با مسلمانان در حال جنگ است و یا اعلان جنگ نموده است.
۵. معاهد از عهد و پیمان، به‌معنی پیمانی است که در بین مسلمانان و کفار بسته شده است مبنی بر اینکه در کنار همدیگر بدون تعدی و تجاوز به یکدیگر زندگی کنند.
۶. اسلام زیاد می‌شود و کم نمی‌گردد.
۷. اسلام برتر است و چیزی بر آن فائق نمی‌گردد.
۸. البته فتوای معاویه ابن ابی سفیان در این زمینه به اثبات رسیده است، و قاضیان حکومت اموی نیز بر این رأی بوده‌اند به‌جز عمر بن عبدالعزیز که از این نظر برمی‌گردد و قول اول را می‌پذیرد (ابن ابی‌شیبیه، المصنف، ۶/۲۸۴). و از همین قضیه (رجوع عمر بن عبدالعزیز از قول معاویه) می‌توان برداشت کرد که نظر اشخاص نمی‌تواند برای بقیه دانشمندان حجت باشد.

۲۵ ♦ بررسی قرآنی توارث در بین مسلمان و غیرمسلمان

۹. برای هرکسی، وارثانی (یاری‌گر) قرار دادیم، که از ترکه‌ی پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و (نیز) کسانی که با آنها پیمان بسته‌اید، نصیبشان را بپردازید، خداوند بر همه چیز شاهد و ناظر است.
۱۰. خداوند یاری‌گر کسانی است، که به او ایمان دارند، اما کافران مولایی ندارند.
۱۱. آگاه باشید اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند، همان‌ها که ایمان آوردند، و تقوای او را پیشه کردند.
۱۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خدا را یاری کنید، او هم شما را یاری می‌کند و گم‌هایتان را استوار می‌دارد.
۱۳. کافران دارایی خود را به قصد جلوگیری از راه خدا خرج می‌کنند.
۱۴. درباره‌ی هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند و آنها همان تجاوزکارانند.
۱۵. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کافران را ولی و یاری‌گر خود قرار ندهید.
۱۶. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را ولی و یاری‌گر خود قرار ندهید.
۱۷. آیا فراتر از حق، چیزی غیر از گمراهی وجود دارد؟
۱۸. و تو را گم کرده راه یافت، پس هدایت نمود.
۱۹. بر تو نیز روحی را بفرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست.
۲۰. خدا شما را از نیکی‌کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند، چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه‌ی ولایی داشتن با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند. بنابراین هرکس با آنان رابطه‌ی ولایی داشته باشد، ظالم و ستم‌گر است.
۲۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را ولی (دوست و تکیه‌گاه خود) انتخاب نکنید.
۲۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، افرادی از اهل کتاب که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می‌گیرند و همچنین کافران، را به عنوان یار و یاور خود انتخاب نکنید.
۲۳. مردان و زنان با ایمان، ولی (یار و یاور) یکدیگرند.
۲۴. اگر روی گردان شوید، جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟

منابع

قرآن کریم.

ابن أبی شیبیه، ابوبکر عبدالله بن محمد بن إبراهیم، الكتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، چاپ اول، مكتبة الرشد، الرياض، ۱۴۰۹ق.

ابن تیمیة، تقی الدین أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم، الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح، چاپ دوم، دارالعصامة، السعودية، ۱۹۹۹م.

همو، المستدرک علی مجموع فتاوی شیخ الإسلام، چاپ اول، بی نا، بی جا، ۱۴۱۸ق.

ابن حنبل، أحمد بن محمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد ابن حنبل، چاپ اول، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۲۰۰۱م.
ابن رشد، محمد بن أحمد بن محمد القرطبی، البیان والتحصیل والشرح والتوجیه والتعلیل لمسائل المستخرجة، چاپ دوم، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۸ق؛ ۱۹۸۸م.

ابن رشد، محمد بن أحمد بن محمد القرطبی، بداية المجتهد ونهاية المقتصد، دارالحديث، قاهره، ۱۴۰۲ق؛ ۲۰۰۴م.
ابن فارس، أحمد بن فارس بن زکریاء القزوينی، مجمل اللغة لابن فارس، چاپ دوم، مؤسسة الرسالة، بیروت، بی تا.
ابن قدامة، موفق الدین عبدالله بن أحمد بن محمد الجماعلی المقدسی، المغنی لابن قدامة، مكتبة القاهرة، القاهرة، ۱۹۶۸م.

ابن قیم، محمد بن أبی بکر، أحكام أهل الذمة، چاپ اول، رمادی للنشر، الدمام، ۱۴۱۸ق.

ابن کثیر، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، چاپ دوم، دارطیبة للنشر والتوزیع، بی جا، ۱۹۹۹م.

ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن یزید القزوينی، سنن ابن ماجه، دارإحياء الكتب العربية، بیروت، بی تا.

أبوداود، سليمان بن الأشعث، سنن أبی داود، بی جا، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۳۹۵ق.

الأرنؤوط، شعيب، قره بللی، محمد کامل، سنن أبی داود، دارالرسالة العالمية، چاپ اول، بی نا، بی جا، ۱۴۳۰ق.

آلبانی، أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدین، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، دارالمعارف، چاپ اول، رياض، ۱۹۹۲.

بخاری، محمد بن إسماعیل، الجامع المسند الصحیح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحیح البخاری، چاپ اول، دارطوق النجاة، بی جا، ۱۴۲۲ق.

٢٧ ◆ بررسی قرآنی توارث در بین مسلمان و غیرمسلمان

بغوی، حسین بن مسعود بن محمد بن الفراء، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن = تفسیر البغوی، چاپ اول، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.

ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، چاپ دوم، شرکت مکتبہ و مطبعة مصطفی البابی الحلبي، مصر، ۱۹۷۵ق.

دارقطنی، علی بن عمر بن أحمد بن مهدی، سنن الدارقطنی، چاپ اول، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۲۰۰۴م.

رویانی، ابوبکر محمد بن هارون، مسند الرویانی، چاپ اول، مؤسسة القرطبة، قاهرة، ۱۴۱۶ق.

زبیدی، محمد بن محمد بن عبدالرزاق، ابوالفیض، تاج العروس من جواهر القاموس، بی‌جا، دارالهدیة، بی‌جا، بی‌تا.

سرخسی، محمد بن أحمد بن أبی سهل، المبسوط، بی‌جا، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.

سید قطب، ابراهیم بن حسین، فی ضلال القرآن، چاپ هفدهم، دارالشروق، بیروت، بی‌تا.

شوکانی، محمد بن علی بن محمد، نیل الأوطار، چاپ اول، دارالحديث، قاهره، ۱۹۹۳م.

طبری، محمد بن جریر بن یزید، جامع البیان فی تأویل القرآن، چاپ اول، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۲۰۰۰م.

مجاهد، مجاهد بن جبر التابعی، تفسیر مجاهد، چاپ اول، دار الفکر، مصر، ۱۹۸۹م.

مسلم، مسلم بن الحجاج، المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم = صحيح مسلم، بی‌جا، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

نووی، محیی الدین یحیی بن شرف، المجموع شرح المذهب، بی‌جا، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.

نیسابوری، علی بن أحمد بن محمد بن علی، اسباب نزول القرآن، چاپ دوم، دارالإصلاح، الدمام، ۱۹۹۲م.

المجلس الأوروبي للإفتاء والبحوث البیان الختامي للدورة العادية الخامسة للمجلس الأوروبي للإفتاء والبحوث

المعتقدة فی المركز الثقافی الإسلامی بدبلن، فی الفترة: ۳۰ محرم الی ۳ صفر ۲۴۲۱ هـ، الموافق ۴ الی ۷ مايو

۲۰۰۰م.

